**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

[مسقطات حد 2](#_Toc427371818)

[مرور بحث سابق 2](#_Toc427371819)

[جمع‌بندی 2](#_Toc427371820)

[روایات دال بر مسقطیت قذف 3](#_Toc427371821)

[روایت اول 3](#_Toc427371822)

[بررسی سندی روایت 3](#_Toc427371823)

[اتخاذ مبنا 4](#_Toc427371824)

[بررسی دلالی روایت 4](#_Toc427371825)

[روایت دوم 4](#_Toc427371826)

[بررسی سندی روایت 5](#_Toc427371827)

[اقوال در سماعه 5](#_Toc427371828)

[کفایت شرط عدالت 5](#_Toc427371829)

[اتخاذ مبنا 6](#_Toc427371830)

[اتخاذ مبنا 6](#_Toc427371831)

[بررسی دلالی روایت 6](#_Toc427371832)

[روایت سوم 7](#_Toc427371833)

[اتخاذ مبنا 7](#_Toc427371834)

[مراد از رفع به حاکم 7](#_Toc427371835)

# مسقطات حد

# مرور بحث سابق

در جلسه سابق بیان شد؛ چهار مسقط برای قذف وجود دارد، مسقط اول اقرار مقذوف، مسقط دوم بینه در زنا و مسقط سوم که موردبحث است عفو مقذوف از قاذف بود.

بیان شد در باب عفو تعبیر مسقط تعبیر حقیقی است. به خلاف اقرار و بینه که با نوعی تسامح از آن تعبیر به مسقط می‌شد. گفته شد که احکام الهی به دو بخش تقسیم می‌شود؛ حکم و حق. فرق حکم و حق این بود که حکم قابل اسقاط و انتقال نیست، ولی حقوق قابل اسقاط و انتقال است. این دو اصطلاحی است که در مکاسب هم آمده بود. در ادامه گفتیم که حدود و مقررات جزایی اسلام به دو قسم تقسیم می‌شود. مقرراتی که حکم یا به تعبیری در اصول فقه حق‌الله هستند و اختیارش به دست کسی نیست. و مجازاتی که حق‌الله محض نبوده و حق‌الناس‌اند مثل همین حق حد قذف یا دیات و قصاص. دیات و قصاص مطلقاً جنبه حق‌الناسی دارد.

# جمع‌بندی

بنابراین با توجه به این مقدمات هر امری که بخواهد حق باشد، یعنی قابل اسقاط یا انتقال باشد، نیاز به دلیل خاص دارد. میان عامه و خاصه در این حکم اتفاق‌نظر وجود دارد که حد قذف برخلاف بسیاری از حدود دیگر حکم نبوده بلکه حق است یا به‌عبارت‌دیگر حق‌الله محض نیست، بلکه حق‌الناس است و با عفو محذوف ساقط می‌شود. این امر مورد اتفاق است، منتها چون خلاف اطلاقات است باید دلیلی خاص برای آن یافت شود.

## روایات دال بر مسقطیت قذف

## روایت اول

در این مقام چند روایت وجود دارد، روایت اول که دلالت بر ثبوت حق قذف با عفو می‌کند، یعنی مثبت سوم را اسقاط می‌کند، روایت معتبره یا روایت ضریس کناسی است، این روایت در جلد هیجده، ابواب حد قذف، باب بیست، صفحه چهارصد و پنجاه‌وچهار است. روایت این است که؛

**«وَ رَوَی الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِی بْنِ رِئَابٍ عَنْ ضُرَیسٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ لَا یعْفَی عَنِ الْحُدُودِ الَّتِی لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ دُونَ الْإِمَامِ فَأَمَّا ماکان مِنْ حَقِّ النَّاسِ فِی حَدٍّ فَلَا بَأْسَ أَنْ یعْفَی عَنْهُ دُونَ الْإِمَامِ»[[1]](#footnote-1)**

در حقوق الناس مانعی ندارد که غیر امام یعنی ذی‌حق عفو کند.

## بررسی سندی روایت

برخی از این روایت تعبیر به غیر موثقه و برخی به معتبره و موثقه نموده‌اند. بخشی از سند این روایت دو قسمت دارد. یک سند این است که محمد بن یعقوب عن عده اصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب در این سند سهل بن زیاد است که محل بحث است. اما سند دیگر این است که محمد بن یعقوب عن عده اصحابنا عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن محبوب، در این سند در پدر علی بن ابراهیم که ابراهیم بن هاشم است اختلاف‌نظر وجود دارد. اما سابقاً گفتیم به چند دلیل می‌شود ابراهیم بن هاشم را توثیق کرد که بعضی موردقبول ما بود.

سهل بن زیاد در سند اول موردبحث است و توثیق او دشواری دارد. در سند دوم ابراهیم بن هاشم وجود دارد که او نیز محل اختلاف است. اما با آنچه درگذشته بیان کردیم مشخص شد که او درمجموع قابل توثیق است. اما غیرازاین اشکال که قابل پاسخ دادن است، مانعی دیگر برای پذیرش سندی این روایت وجود دارد و او ضریس است.

## اتخاذ مبنا

در برخی کتب رجالی توثیقاتی نسبت به او وجود دارد، لذا سند دوم نیز موردپذیرش است.

## بررسی دلالی روایت

آنچه در روایت ذکرشده، این است که تنها امام در حدودالله می‌تواند عفو کند، ولی در حقوق الناس، غیر امام نیز می‌تواند عفو نماید، ممکن است برای کسی این سؤال پیش آید که آنچه گفته‌شده چه ربطی به حد قذف دارد؟

در پاسخ باید افزود؛ این روایت قاعده کلی را ذکر می‌کند و اشاره‌ای به مصادیق ندارد. لذا گرچه روایت از اسمی از قذف نبرده است، ولی ما این را مسلم می‌دانیم که قدر متیقن از حق‌الناس در حدود، حق قذف است. این جوابی است که ممکن است داده شود. منتها جواب تامی نیست که در جای خود باید در قبال آن بحث گردد.

## روایت دوم

دلیل دیگری که برای این بحث آمده است، در همین باب، حدیث سوم، صفحه چهارصد و پنجاه‌وپنج است؛

**«الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی أَیوبَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ یقْذِفُ الرَّجُلَ بِالزِّنَی فَیعْفُو عَنْهُ وَ یجْعَلُهُ مِنْ ذَلِک فِی حِلٍّ ثُمَّ إِنَّهُ بَعْدُ یبْدُو لَهُ فِی أَنْ یقَدِّمَهُ حَتَّی یحَدَّ لَهُ قَالَ لَیسَ لَهُ حَدٌّ بَعْدَ الْعَفْوِ.» [[2]](#footnote-2)**

مردی دیگری را رمی به زنا می‌کند و بعد او را عفو می‌کند. بعد از اینکه عفو کرد، تصمیم می‌گیرد که او را در معرض قرار بدهد و پیش حاکم بیاورد و اجرای حد کند. امام فرمودند بعد از عفو دیگر رجوع جایز و نافذ نیست.

## بررسی سندی روایت

در این روایت نیز ازلحاظ سندی بحث‌هایی وجود دارد، چراکه سماعة بن مهران محل بحث است. در باب او نجاشی تا دو بار تعبیر به ثقه دارد، اما از طرف دیگرکسانی هستند که قائل‌اند سماعه واقفی شده است یعنی بعد از امام کاظم (ع) متوقف شد و به امامت امام رضا (ع) معتقد نشد.

## اقوال در سماعه

همین مطلب موجب شده که در سماعه دو قول داده شود، بعضی به همان ثقه نجاشی اعتماد کردند و می‌گویند مشکلی ندارد. بعضی هم مسئله وقفش را به میان کشیدند و به دلیل وقف قائل شدند که نمی‌شود به روایاتش اعتماد کرد.

## کفایت شرط عدالت

در اینجا اختلافی بوده است که آیا در اعتماد به رجال روایات، عدالت شرط است یا صرف وثوق کافی است؟ کسانی بودند که می‌گفتند شخص باید عادل، امامی و موثق باشد تا بشود به روایت او عمل کرد. این قولی بود که بعضی بر آن تأکید داشتند، ولی معمولاً از متأخرین کسی این را قبول ندارد. می‌گویند وثوق خبری کافی است.

## اتخاذ مبنا

بنابراین وثوق خبری کافی است و لازم نیست شخص امامی و عادل باشد و به هیچ معنا انحراف عقیده نداشته باشد. چراکه ممکن است سنی یا ممکن است واقفی باشد، ولی به لحاظ خبری فردی باشد که اخبار او فاقد مانعی بوده باشد. باید دانست که فرق است میان کسی که ائمه او را لعن یا از نقل حدیث منع کردند باکسی که انحرافی در عقیده او وجود دارد.

بنابراین یک‌جهت است که صرف وقف مانع نیست. جهت دیگری است که اصلاً وقف او ثابت‌شده یا نشده است؟ این هم‌محل اختلاف است که اگر به تنقیه و معجم و کتاب‌های دیگر مراجعه کنید، می‌بینید اختلافی نیز راجع به اصل واقفی بودنش وجود دارد که بعضی وقف او را قبول ندارند.

مرحوم آقای خویی ایشان را ثقه می‌دانند لذا در تعبیرشان این است که موثق‌هاست. ولی بعضی مثل آقای فاضل صریح این را نپذیرفتند.

## اتخاذ مبنا

ولی به نظر می‌آید که قابل‌قبول است و مشکلی موجود نیست.

## بررسی دلالی روایت

روایت فوق دلالت می‌کند که عفو مسقط حد قذف است. در اصل دلالتش نباید اشکالی باشد. اما در قبال اطلاق آن مانعی وجود دارد، چراکه روایت در مقام بیان اصل حکم نیست و لازمه اخذ به اطلاق در مقام بیان بودن است.

## روایت سوم

روایت سوم در باب بیست‌ویک، حدیث اول است؛

**«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَینِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ أَخِیهِ الْحَسَنِ عَنْ زُرْعَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ یفْتَرِی عَلَی الرَّجُلِ فَیعْفُو عَنْهُ ثُمَّ یرِیدُ أَنْ یجْلِدَهُ بَعْدَ الْعَفْوِ قَالَ لَیسَ لَهُ أَنْ یجْلِدَهُ بَعْدَ الْعَفْوِ.»[[3]](#footnote-3)**

همانند سؤال قبلی پرسیده شده است. حضرت فرمود بعدازاینکه او را عفو کرد، دیگر حق ندارد برگردد. منتها در این روایت بحثی وجود دارد که با روایت قبلی یکی است. علتش این است که راوی سماعه و مروی عنه هم امام صادق (ع) است. موضوع مشترک بوده و تنها عبارات تفاوتتی دارد.

## اتخاذ مبنا

ظاهر امر نیز این بوده که این دو روایت در حقیقت یک روایت است.

### مراد از رفع به حاکم

باید دید منظور از رفع به حاکم صرف طرح دعواست یا ثبوت عند الحاکم؟

که ذهن بیشتر به ثبوت عند الحاکم انصراف دارد مثل زمانی که پیش حاکم حاضر شدند و طرح دعوا شده است. درهرحال در اینجا دو قول است و مشهور می‌گویند فرقی بین این حالات نیست؛ چه قبل از مرافعه و چه بعد از مرافعه باشد.

1. من لا یحضره الفقیه؛ ج 4، ص: 73 [↑](#footnote-ref-1)
2. الاستبصار فیما اختلف من الأخبار؛ ج 4، ص: 232 [↑](#footnote-ref-2)
3. الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج 7، ص: 253 [↑](#footnote-ref-3)